اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد به اینکه آقایان گفتند که وجوب مفاد صیغه نیست لغتا مفاد صیغه‌ی افعل نیست و بعد ایشان وارد می‌شود به اینکه بله مفاد صیغه‌ی افعل و حکم عقل عرض کردیم اصلا البته این که ایشان می‌گوید نیست این طور نیست حالا عده‌ای از آقایان اصولین متاخر ما دیگر نمی‌خواهم اسم ببرم خیال می‌کنند مثلا صیغه‌ی افعل فقط یعنی وجوب فقط بعث است چیز دیگری ندارد فرض کنید ذمه ندارد خارج وقت نباید قضا بکند قضا به امر جدید است این آثار قانونی اینها این معنای لغوی در ذهنشان بوده چون در معنای لغوی این جوری است وجوب فقط بعث است یعنی وقتی می‌خواهد وادار بکند واداشتن می‌خواهد وادار بکند یک نفری را که از اتاق این به او می‌گوید برو بیرون این برو بیرون در زبان فارسی از آن این جوری می‌فهمیم دیگر آن وقت این نتیجه این طور می‌گیرد که وجوب در شریعت مقدسه فقط بعث است هیچ کدام از آن آثاری را که هست بار نمی‌کند عرض کردیم نکته‌ی اساسی این است وجوب یک اصطلاح قانونی است و دارای آثار خاص است .**

**یکی از حضا ر : بعث یعنی فقط حکم تکلیفی است ؟**

**آیت الله مددی : بله فقط تکلیف صرف دارند بعضی آقایان که وجوب فقط تکلیف صرف است این در حقیقت همین معنای لغوی است .**

**من عرض کردم همین پریروز تازگی عرض کردم که چند تا فضا فرض کردیم یکی از فضاها لغوی بود اینها خیال می‌کنند مثلا در لغت چون افعل برای بعث است پس وجوب هم به معنای بعث است آثار دیگر را نگاه نکردند عرض کردیم این طور نیست در صحیح وجوب در لغت به معنای واداشتن است این هست نمی‌شود انکار کرد چون عرض کردیم حکمت بعث که آقایان اصطلاحی دارند آن حکمت بعث، حکمت بعث قطعا اقتضاء می‌کند لفظی را برای معنا ، این معنا که احساس می‌کنیم ما داریم در زندگی‌مان می‌خواهیم مردم را وادار به یک کاری بکنیم داریم این احتیاج در زندگی هست .**

**چون در زندگی هست باید لفظی را مناسب او قرار داد که عرض کردیم در لغت عربی این طور در لغت فارسی این طور لغات دیگر بعضی از لغات گفته شده حتی ماده را عوض می‌کنند یعنی در لغت عربی فقط هیات را عوض می‌کنند در لغات دیگر نه ماده را هم عوض می‌کنند مثلا فاعل یک لفظ به کار می‌برند مفعول لفظ دیگر ضارب یک لفظ به کار می‌برند مضروب لفظ دیگر هست دیگر لغات مختلف است حالا بررسی لغات که کار این جا نیست لکن در لغت عربی بعث هست اما این قانون نمی‌شود .**

**عرض کردم اینها توجه نکردند نکته‌ی اساسی قانون ما آثار قانونی است اینها خیال کردند همین که بعث کرد تمام شد نه این تمام نمی‌شود فرض کنید می‌گویند آقا شما ساعت 8 بیا مطبت اگر نیامد آیا این مطبش را تعطیل می‌کنند غرامت مالی از او می‌گیرند زندانش می‌کنند اینها آثار قانونی است این آثار قانونی از واداشتن در نمی‌آید دقت کردید چه می‌خواهم بگویم این آثار قانونی توجه نشده به این مطلب چرا توجه نشده ؟ چون غالبا تصور عمومی همان عبد و مولی بوده همین که مولی عبدش را وادار می‌کند یک کاری را انجام بدهد . دقت می‌کنید ؟ اصلا ذهنیت ، ذهنیت عبد و مولی است مولی عبدش را وادار می‌کند به یک کاری .**

**و عرض کردیم این ذهنیت کلا غلط است اصلا تفسیر قانون به عبد و مولی از جهات مختلف نه از جهاتش را تازگی شرح دادیم دیروز عرض کردیم . در قصه‌ی عبد و مولی عبد به تمام شؤونش ملک مولاست بدنش ملک مولاست و روابط عبد و مولی در طول تاریخ و در جغرافیای زمین مختلف بوده بعضی‌ها عبد را می‌کشتند تکه تکه می‌کردند مثلا یا در آب جوش می‌انداختند الی آخره بعضی‌ها هم نه بعضی از عبید بودند که تدریجا اصلا امیر شدند همین محمود غزنوی پدرش عبد بود دیگر سبکتکین به اصطلاح طبیعتا به مقامات بالا رسیدند قابلیت داشتند به مقامات وزارت و اینها رسیدند با قابلیت‌هایی که داشند .**

**خود زید به اصطلاح زید معروف البته پسر امیر بود پسر امیر غسان بود آن وقت این چون در جنگ شرکت برده شده بود با او معامله‌ی عبد می‌کردند شاهزاده بود اما او را به چشم عبد نگاه می‌کردند بعد هم خوب مثلا داماد حضرت عبدالمطلب شد به اصطلاح دختر جشم داماد عبدالمطلب است عبیدالله و عبدالله پسر این زینب دختر جشم ، خوب می‌گویند او بدش می‌آمد که این شوهر من یک عبد است با اینکه می‌گویم یک شاهزاده بود عبد هم نبود و در کارهای مهم با رسول الله تنها صحابی است که اسمش در قرآن آمده ما از صحابه کسی نداریم اسمش در قرآن آمده باشد الا همین زید فلما قضی زید منها وطئا زوجناکها خیلی ، تنها صحابی است که اسمش در قرآن خوانده می‌شود ، غیر از ایشان نداریم متاسفانه عبد است اما عبد به این معنا اساسا شاهزاده بود لکن این خودش یک فرهنگ معینی بود.**

**بله حتی جزو این فرهنگ‌هایشان این بود که عبد را نسبت نمی‌دادند نمی‌گفتند زید پسر حارثه حالا می‌گفتند زید بن حارثه پدرش امیر غسان بود لکن زید می‌گفتند مثل یاسر ، یاسر بن فلان نمی‌گفتند ، عمار چرا عمار بن یاسر چون آزاد بود اصلا یکی از فرهنگ‌ها این بود که اگر کسی عبد بود یا امه بود اسم بنت فلان یا ابن فلان نمی‌گفتند حالا یک فرهنگی بود در آن زمان که حاکم بود . و یکی از راه‌های شناخت این که این عبد هست یا نه یکی‌اش هم همین است .**

**مثلا ما یک شخصی داریم همین حسن بصری معروف این پدرش عبد بود ولو شخصیتی بود یسار به حساب لکن در کتب اهل سنت خیلی‌ها دارند الحسن ابن ابی الحسن یکی از راه‌هایی که عبد را می‌خواستند بیان بکنند حسن پسر پدرش ، پسر پدرش کنایه از اینکه این عبد است این را اگر دیدید جایی فلان ابن ابی فلان یک روایتی هست در تعقیبات نماز حلقام بن ابی الحلقام این عبد است علامت عبودیت است هر کسی این یک اصطلاحی است چون اصطلاح را آشنا نیستند آقایان من گفتم شرح بدهم چرا چون اسم پدرش را نمی‌بردند اصلا خود زید هم غالبا بدون اسم پدر است چون عبد بود عرض کردم اسمش حارثه است مثلا یاسر پسر کیست نمی‌گفتند سمیه مادرش دختر کیست نمی‌گفتند این رسمش نبود بنت فلان .**

**یکی از شؤونی که در عبد بود در دنیای اسلام این بود که برده را به اسم پدرش نمی‌خواندند با اینکه حالا یسار خودش مرد صاحب نفوذی هم بود چون یسار جزو سبی اهل عین التمر است یک وقتی راجع به عین التمر صحبت کردم سبی عین التمر کسانی که در عین التمر اسیر شدند اینها 40 – 35 نفر بودند اینها بچه بودند اما بچه‌های تیزهوشان بودند در یک مدرسه‌ای حتی در مدرسه را هم قفل کردند که کسی اینها را نگیرد بالاخره در را شکستند و رفتند داخل و اینها را گرفتند .**

**عین التمر را خالد در زمان ابوبکر به اصطلاح اسیر کرد داشت می‌رفت به طرف شام از عراق رد می‌شد عین التمر الان هم هست جای معروفی است نزدیک کربلا ، همان عین التمر ، این ها را به اصطلاح برده بردند مدینه اولین کسانی که در اسلام به عنوان برده وارد مدینه شدند همین‌ها هستند سال 12 هجری تا قبل از آن کسی برده در اسلام نبود اولین بردگانی که در اسلام وارد مدینه شدند همین‌ها بودند و خیلی هم مردمان با استعدادی هستند خیلی فوق العاده‌اند و مردمانی هستند که در تاریخ اسلامی و در فرهنگ اسلامی خیلی تاثیر گذارند خیلی‌ها توجه ندارند تاثیر شدیدی دارند اینها سبی عین التمر و این عرض کردم چند بار رویش کار بشود واقعا پیدا بشود اسماء اینها دقیقا پیدا بشود خیلی تاثیر گذار بودند .**

**خود پسرش حسن بصری خیلی تاثیر گذار است فوق العاده اکثرش هم مراسیل است لکن می‌گویند مراسیل حسن بصری از مسانید دیگران بهتر است خوب مرد فوق العاده‌ای هم هست انصافا شخصیت فوق العاده‌ای است یکی ایشان حسن بصری یکی هم محمد بن سیرین آن هم سیرین هم سبی عین التمر است این پسرش یسار است آن هم سبی عین التمر است هر دویشان پدرانشان جزو اسرای عین التمر عراق هستند کربلاء هستند .**

**یکی از حضار : فرزندانشان تاثیر گذار بودند یا خودشان ؟**

**آیت الله مددی : خودشان تاثیر گذار بودند لکن بیشترین تاثیر را در این دو نفر بچه ها دارند .**

**و لذا عرض کردیم احتمالا این بحثی است که الان در وضوء پیغمبر چطور شد که شستن پا جا افتاد احتمالا برای حمران غلام عثمان باشد این حمران هم سبی عین التمر است . که پا را بشویید بهتر از این است که پا را مسح بکنیم حالا یک شرحی دارد احتمالا زیر سر این است حمران نامی بوده تصادفا حمران یعنی قرمز خیلی مو بور بوده خیلی هم شیطان بوده حتی حد فلان بر او جاری می‌کنند در مدینه .**

**علی ای حال ایشان غلام عثمان است احتمالا این بازی را این درآورده است این سبی عین التمر و الا این سنت پیغمبر را عوض بکنند این کار آسانی نبود که به این زودی بتوانند سنت پیغمبر را عوض بکنند .**

**علی ای حال این تاثیراتی است که این افراد در دنیای اسلام گذاشتند و صحبت‌هایش هست دیگر حالا من وارد بحثش نشوم .**

**یکی از حضار : یسار که پدر برای چه ابن سیرین به او می‌گویند پس ؟**

**آیت الله مددی : آن یکی را اسم می‌برند .**

**یکی از حضار : فرمودید یسار پدر این است**

**آیت الله مددی : پدر حسن است ، ابن سیرین پدر محمد است ،**

**یکی از حضار : محمد بن سیرین شما محمد بن یسار گفتید**

**آیت الله مددی : حسن پدرش یسار است ، محمد پدرش سیرین است اگر من بد گفتم درستش کنید ، محمد پسر سیرین است حسن پسر یسار است دو نفر هر دو اهل بصره‌اند و مقارب هم هستند لکن در بصره حسن بیشتر تاثیر دارد . خیلی فرد فوق العاده‌ای است .**

**طبعا عرض کردم صوفیه احادیثی دارند که حسن خرقه را از امیرالمؤمنین گرفته در طرق صوفیه اکثر خرقه به حسن عن علی برمی‌گردد دروغ است اصلا این ، این چون امیرالمؤمنین را ندیده که بخواهد حالا خرقه را از ایشان بگیرد و در کتبی که ضد صوفیه نوشته حضرت گفتند لکل امة سامری و انت سامری هذه الامة این هم دروغ است هم این طرفی دروغ است هم آن طرفی دروغ است . هم آن که به نفع حسن بصری گفتند خرقه را گرفتند آن هم دروغ است و هم اینکه حسن بصری را حضرت فرموده باشند تو سامری هستی و چنین و چنان آن هم دروغ است هر دویش دروغ است .**

**سرش هم این است که ایشان سال 39 اصولا از خوزستان به بصره آمد ، سال 39 اصلا امیرالمؤمنین ندیده ایشان را ، ایشان امیرالمؤمنین را درک نکرده ، امیرالمؤمنین هم بعد از سال 37 که آمدند برای جنگ جمل دیگر به بصره نیامدند لذا عرض کردم یک دفعه‌ی دیگری هم عرض کردم چون مرد باهوشی بوده در این قضایا نمی‌گوید مثلا سمعت علیا یخطب بالبصرة ، می‌گوید خطبنا علی بالبصرة خطبنا دقت می‌کنید ؟ این مطلب را از کسی دیگری نقل می‌کند نمی‌خواسته بگوید که فلانی برای من نقل کرد آن طرفش هم نمی‌خواسته بگوید که مبتلا بشود خودش هم که نشنیده آن وقت کلمه‌ی خطبنا امیرالمؤمنین براهل اهل بصره این جور صحبت کرد دقت می‌کنید آدم خیال می‌کند خودش شنیده ، خودش نشنیده نه .**

**یکی از حضار : خرقه‌اش را هم شاید همین طوری گرفته مثلا واسطه را حذف کرده است .**

**آیت الله مددی : بله .**

**علی ای حال در اسانید اهل سنت چون این کتاب طرائق الحقائق اسمش را شنیده باشید به فارسی سه جلد است برای همین طرق اهل سنت است تصوف است و انصافا فوائد متفرقه‌ی زیاد دارد به استثنای چیز شیرازی .**

**علی ای حال در آنجا کتاب‌های زیادی دارند غالبا اهل صوفیه مخصوصا متاخر غالبا دارند سلسله‌ی سند دارند که او خرقه را از چه کسی گرفت ، دیگری از چه کسی گرفت ، خود صفی علیشاه دارد در این شعرهایش مرتب می‌گوید که از چه کسی گرفته زیاد هستند ما شاء الله این قدر ریختند .**

**یکی از حضار : استاد در معجم رجال شیعه مخالفت شدید ایشان را با امیرالمؤمنین نقل می‌کند در معجم رجال**

**آیت الله مددی : بله که انت سامری هذا ، این هم دروغ است اصلا ندیده امیرالمؤمنین را ندیده است اصلا با هم روبرو نشده‌اند.**

**البته اینکه ایشان مثلا در این خط نیست و اصولا اصطلاحا این طور است خط بصره در مقابل خط کوفه است اصطلاحا اصولا چون در بصره سنی‌ها قوی‌تر بودند در کوفه شیعه قوی‌تر بود ، لذا در بصره شیعه در اقلیت بودند اما در کوفه شیعه در اکثریت بودند مثلا حالا این اختلاف بین این دو شهر یک مقدارش هم مذهبی بود بعدش هم نحو کوفه را بیشتر نحو شیعی حساب می‌کنند نحو بصره را بیشتر نحو سنی حساب می‌کنند اختلافاتشان زیاد است بین دو شهر علی ای حالا وقت را به این حرف‌ها نگذرانیم ، غرضم این است که این مطلب که بخواهیم لغوی حساب بکنیم نه .**

**بعد مرحوم نائینی می‌فرمایند ما یک توضیحی برای حقیقت وجوب و استحباب بدهیم عرض کردم نکته را عرض کردم در کتب در سطوح اهل سنت شرح وجوب و استحباب جای یک فصل معینی است اینجا ذیل بحث صیغه‌ی افعل است این از اصطلاح فنی کتاب‌های اهل سنت همه‌شان نه این خارج است چون آنها فصل خاصی قرار دادند اینجا بحثش ضمنی شده و طبیعتا چون بحث ضمنی است خیلی حقش داده نمی‌شود یعنی خیلی رویش کار خاص نمی‌شود اینجا نه یک فصل خاصی را قرار دادند آنجا بیشتر روی مطلب چکش کاری می‌شود .**

**ربما قیل بان الوجوب عبارة ان الاذن فی الفعل مع المنع من الطرح این هم یک اصطلاحی شده که وجوب یک حقیقت مرکب است از اذن در فعل و منع از طرح و الاستحباب عبارة عن اذن فی الفعل مع الرخصة فیکون کل من الوجوب الاستحباب مرکبا اصطلاحی شده که این عرض کردم این مشکل اساسی ما یکی اینکه اصطلاحاتی که در چیز هست در قانون هست چون آن وقت بیشتر ببینید مثلا مرحوم آقا ضیاء می‌گوید که حکم تکلیفی ابراز اراده است می‌گوید حکم تکلیفی جعلی نیست مولی ابراز اراده می‌کند اراده امر تکوینی است ابراز هم امر تکوینی است جعل چه شده مولی می‌گوید آب می‌خواهم برو آب بیاور ابراز اراده کرده است درش جعل ندارد .**

**ایشان در باب حکم تکلیفی منکر جعل است چرا چون ابراز اراده است یا اراده‌ی مبرز است حالا هر دو تعبیر شده حکم را اراده‌ی مبرزه یا خوب ابراز اراده تا آن اراده قوی نباشد تا آن اراده لازم الاجراء نباشد چه ارزشی دارد ابراز اراده حل مشکل نمی‌کند .**

**یک کتاب من مرحوم آقا ضیاء گفتیم در بحث وضع ایشان می‌فرمایند به اینکه ملازمه‌ای بین لفظ و معنا ملازمه ذاتی است اما لفظ اختیاری است لفظ طرفین ملازمه اعتباری است . یعنی بین شنیدن لفظ آب و خطور معنا این ملازمه‌اش ذاتی است اما اینکه ماء بگویند یا آب بگویند یا یک لفظ دیگر بگویند این اعتباری است این که به ازاء آن جنس آن جسم خارجی لفظ آب را قرار بدهند اعتباری است خوب همه‌ی آقایان به ایشان اعتراض کردند هر کسی بعد از آقا ضیاء آمده به مرحوم آقا ضیاء اعتراض کرده که آقا یعنی چه ملازمه ذاتی است اما طرفین ملازمه جعلی است یعنی می‌تواند لفظ آب را برای نان قرار بدهد نان را برای آب قرار بدهد و الی آخره .**

**ما عرض کردیم من فکر می‌کنم خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی استادمان رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود آقا ضیاء فلسفه نخوانده بود اما از بس با هوش و با استعداد بود مطالب فلسفی را با اصطلاح نمی‌گفت خودش جعل اصطلاح خودش ابداع می‌کرد مقید به اصطلاح فلاسفه نبود چون خیلی با استعداد قوی بود رضوان الله تعالی علیه من فکر می‌کنم مراد آقا ضیاء همین انگیزه‌های شرطی شده باشد که بعد در کتب روانشناسی هم آمده است .**

**چون می‌دانید در انگیزه‌های شرطی شده این یک امر ذاتی است یعنی غریضی است ذاتی ایشان یعنی غریضی یعنی انسان روی غریضه‌ی خودش و این امر غریضی عرض کردیم اختصاص به انسان دارد در حیوان هم جاری است ، حیوان روی غریضه‌ی خودش یک غریضه‌ای دارد بین دو چیز که ربطی به هم ندارند علیتی هم به هم ندارند رابطه برقرار می‌کند همین قصه‌ی سگ بود که زنگ می‌زد و بزاق دهانش جاری می‌شد حالا ممکن است با زنگ زدن ممکن است با چراغ قوه ، با چراغ قوه که بیاید بین این ترشح بزاق با نور چراغ رابطه برقرار کند دقت می‌کنید ؟ طرفین اختیاری است اما اصل ، دقت کردید ؟ من فکر می‌کنم آقا ضیاء با فکر خودش رحمه الله به این مساله رسیده بود اما تعبیر ایشان این بود این ذاتی مرادش غریضی یعنی جعلی نیست ، این ذاتی ایشان هم که ایشان فرموده ذات انسان نیست برای حیوان هم هست اصولا حیوان اینطوری است ادعا شده گیاه هم تا حدی این طور است حالا من دیگر وارد گیاه شناسی نشوم که باز عالم دیگری دارد .**

**علی ای حال این یک بحث دیگری است دقت کردید من فکر می‌کنم مرحوم آقا ضیاء اینکه ابراز اراده کرده مثل حرف همین مردک کیست کتاب همین که کتاب چیز نوشته قرارداد اجتماعی روسو ، آن می‌گوید قانون قراداد اجتماعی است ببینید این را بحث کردند خیلی خوب قرارداد اجتماعی این قوت اجرایش از کجا می‌آید خود غربی‌ها هم اشکال کردند .**

**لذا الان در جوامع بسیار سنگینی از بشر اصلا با قرارداد اجتماعی قائل نیستند مثل فرض کنید چین که با یک میلیارد و چهارصد میلیون جمعیت اینها قائلند که حزب باید بیاید ، حزب باید حاکم باشد این قدرت حزب است که پشت سر اوست لذا یک انتخاباتی انجام می‌دهند اما تعیین اینها به دست حزب است حزب انجام می‌دهد این خودش یک بحثی است اصولا در مسائل اجتماعی هم هست این شبیه ابراز اراده‌ای است که آقا ضیاء گفته است .**

**می‌گویند قرارداد اجتماعی بنفسه کار ژان ژاک روسو بود ، قرارداد اجتماعی بنفسه ، خیلی من فکر می‌کنم آقا ضیاء یک چیز عجیبی است در این جهت که بعضی از مطالبی را که غربی‌ها گفتند ایشان ظاهرا همان را درک می‌کرده اما اصطلاح خاص خودش ابراز اراده ، ابراز اراده شبیه قراداد اجتماعی است دیگر ابراز اراده امر فردی است قرارداد اجتماعی امر اجتماعی فرق این دوتا با هم دیگر این است .**

**ما یک قرارداد با هم می‌گذاریم می‌شود قانون این می‌گوید ابراز اراده که می‌شود وجوب حکم می‌شود به نظر من خیلی شبیه قراداد اجتماعی روسو است این حرف ابراز اراده‌ای که مرحوم آقا ضیاء دارد . مشکل در اینجاست اولا این اراده را چه کسی ابراز می‌کند ؟ آیا این اراده را یک شخصی که هیچ نیروی اجرایی ندارد ابراز بکند اثر دارد یا نه بعد هم ابراز اراده به تنهایی حتی از مولی کافی نیست باید آثار آن ملاحظه بشود آن آثار مختلف است پس می‌شود جعلی ، وقتی آثار مختلف شد پس می‌شود جعلی دیگر این که شما می‌گویید ابراز اراده این یک امر تکوینی است بله ابراز امر تکوینی است اراده هم امر تکوینی است این را که نمی‌شود انکار کرد لکن ابراز اراده قانون نیست.**

**ایشان فقط ظاهرا ذهنیتش بیشتر در عبد و مولی بوده یعنی همین که مولی ابراز کرد تمام شد و از آن طرف هم به لحاظ آثار دست مولی باز است هر چه بخواهد آثار بار می‌کنیم پس در باب مبانی عرض کردیم یکی از نکاتی که در باب عبد و مولی هست این است که اصولا عبد باید اراده‌ی مولی را انجام بدهد حالا اگر انجام نداد ممکن است کتکش بزند ممکن است مثلا غذا به او ندهد ممکن است مثلا در یک چاهی او را آویزان بکند آن دیگر اراده‌ی مولی است دقت کردید ؟ این را ملتفت شدید چه شد این یک مجموعه‌ای از این فکر یعنی متاسفانه آن بحثی که من می‌گویم رابطه‌ی عبد و مولی این خیال نکنید در اصل اینکه مثلا این طور که لفظ گفته است و مراد نه این در تمام خصائص این اراده‌ی عبد و مولی .**

**فرق مبنای قانونی که ما یک مبنای خاصی قرار دادیم با مبنای عبد و مولی فروع زیادی است اینطور نیست که یک فرع باشد و اصل آن نکاتش هم این است عبد بدنش ملک مولاست . مثلا همین مساله‌ی مقدمه‌ی واجب خوب این خیلی امر طبیعی است دیگر یا مثلا امر به شیء مقتضی نهی از ضد است این‌ها چیزهایی نوشتند که فعل شیء مقدمه‌ی ترک ضد ، ترک ضد مقدمه‌ی ... از این حرف‌هایی که در ...**

**این به نظر من نبوده اصل مطلب همان عبد و مولی بوده است ببینید مولی به عبدش می‌گوید برو نان بخر عبد نشسته مشغول نوشتن یک نامه‌ای است به او چه می‌گوید ، می‌گوید مگر به تو نگفتم برو نان بخر یعنی کانما در ذهنش این است که اگر برو نان بخر هیچ کار دیگری نکن نامه ننویس نخواب نماز هم می‌خواند می‌گوید مگر به تو نگفتم ببینید مثلا من تصورم این است اینکه می‌گویند امر به شیء مقتضی این چیزهایی که نوشتند در کفایه اینها بعد آمدند یک رنگ و بوی فلسفی به آن دادند که فعل شیء مقدمه‌ی ترک دیگری است ترک شیء مقدمه‌ی ضد و الی آخره حالا این مقدمه از طرفین ثابت است از طرف واحد این ظاهرا حرف‌های بی اساسی باشد که بعد پیدا کردند اصل مطلب روشن هم هست به او می‌گویید ببینید دقت کنید نمی‌گوید چرا خوابیدی می‌گوید مگر به تو نگفتم برو نان بخر ، روشن است دیگر یک مثال کاملا عرفی و روشن حالا در کتب اصول آمده چقدر پیچاندنش اصل مطلب آن بوده تفکر ، تفکر عبد و مولی بوده**

**الان نظام قانونی می‌گوید خیلی خوب تو گفتی برو نان بخر یک عنوانی دارد فرض کن کتاب می‌نویسند عنوان این است این اگر اشکال بکنید روی نوشتن اشکال نکن روی نماز خواندن اشکال نکن اینها آمدند گفتند روی نماز خواندنش هم اشکال می‌کند گفتم برو نان بخر چرا نماز می‌خوانی ؟ پس اگر نماز خواند نمازش هم باطل است دقت می‌کنید چه می‌خواهم عرض کنم ؟**

**آنها آمدند در عهد در تفکر قانونی گفتند نه آن که قانون است همان است که ابراز کرده ابراز چه کرده گفته نان بخر به او نگفته نخواب به او نگفته مثلا نامه ننویس در باب قانون آن چه که ابراز می‌شود قانونی می‌شود ما دنبال او هستیم به او گفته برو نان بخر نگفت سوار ماشین بشو حالا بازار دور است نانوایی تا بروی مثلا به او گفت که آقا برو نان بخر نرفته می‌گوید چرا نرفتی می‌گوید ماشین روشن نشد هر کار کردم ماشین روشن نشد ببینید کانما در ذهنش این بوده که نان بخر یعنی این مقدمه را هم انجام بده دقت کردید ؟ این سه تا ملازمه‌ی حالا چهار تا گفتند ما گفتیم سه تایش ملازمه است چهار تا نیست این سه تا ملازمه‌ای را که آقایان به اسم ملازمه و عقل و ... از این حرف‌ها گفتند ملازمه‌ی متغیر مستقل عقلی اینها همه مطلب عرفی است عرف عبد و مولی است .**

**یعنی می‌گوید آقا شما یعنی در ذهنش این است که اگر بروم نان بخرم ماشین را روشن است با ماشین بروم مثلا دکان نانوایی دور است نمی‌توانم پیاده بروم می‌گوید چرا نرفتی نان بخری می‌گوید ماشین روشن نشد هر کاری کردم روشن نشد . تعلیم می‌کند به ترک مقدمه کانما در ذهنشان این طور بوده در مساله‌ی نهی در امر به شیء مقتضی نهی و اینها و همچنین در مساله‌ی اجتماع امر و نهی اصولا تصور کلی‌شان این است این تصور کلی هست .**

**و اینها در مثلا مواد قانونی مهم ترین نکته‌ای که در بحث مقدمه‌ی واجب از نظر قانونی هست این است که گفته برو نان بخر نگفته سوار ماشین بشو نگفته از یک راه معین برو آن ها می‌گویند نه وقتی گفت برو نان بخر فرض کن مثلا ایشان گفت برو نان بخر دو تا خیابان هست به بازار منتهی می‌شود در یک خیابانی تو هیچ وقت تو ببینید کلی هیچ وقت تو از این خیابان عبور نکن ، هیچ وقت تو از این خیابان عبور نکن حالا به او گفت برو نان بخر می‌آید از این خیابان عبور می‌کند مولی مواخذه‌اش می‌کند که تو چرا رفتی این کار را کردی گفتم هیچ وقت از این خیابان عبور نکن اما در نظام قانونی این را حساب نمی‌کنند می‌گوید تو گفتی برو نان بخرم نان خریدم آن یک تکلیف است از این خیابان عبور نکن برو نان بخر دقت کنید تکلیف به مقدار ابراز است ، این که می‌گویند آن‌ها که قائل به اجتماعند نکته‌ی اساسی‌شان این است دیگر دقت کردید ، خیلی راحت مساله‌ی اجتماع امر و نهی هم حل شد آن می‌گوید تکلیف ما قانون مداریم تکلیف در قانون به مقدار ابراز است ابراز برو نان بخر در این ابراز نخوابیده از این خیابان رد نشو آن یک تکلیف دیگری است گفته از این خیابان رد نشو .**

**یکی از حضار : هیچ ربطی به هم دیگر ندارند ؟**

**آیت الله مددی : ربطی ندارند .**

**اینهایی که قائل به اجتماعند یکی از حرف‌هایشان این که مخصوصا کسانی که قائل به خطابات قانونی هستند حرفشان همین است خوب اینها هم توجه نکردند دقت کردید حالا**

**یکی از حضار : اگر راه بسته باشد بعد دولت گفته باشد بیایید راه پیمایی خوب کسی از این خیابانی که بسته رد بشود بیاید راه پیمایی جریمه‌اش هم می‌کنند راه پیمایی بیاید فرض کنید یک جایزه هم به او بدهند .**

**آیت الله مددی : بله .**

**یا مثلا به اینکه به قول ایشان مثال دیگر ایشان دو تا راه است یکی گفته هیچ وقت از این راه نرو تصادفا آمد برود نان بخرد آن راهی که مجاز بود بسته بود فقط این راه می‌تواند بگوید آقا چون این راه بسته بود من نرفتم . چون آن راه دیگری که گفتی نرو من هم نرفتم از آن راه این راه هم که بسته بود . ببینید در این مسائل خوب دقت بکنید اینها نکته‌اش نکته‌ی عبد و مولی است .**

**نکته‌ی عبد و مولی هم همین نکته‌ی اساسی است که عبد به بدن خودش ملک مولاست ، یعنی بدن عبد ملک مولاست . لذا نمی‌تواند کاری را انجام بدهد که مورد نظر مولا نیست اصلا نمی‌تواند این کار را انجام بدهد مبغوض مولا ، بله آقایانی که قائل به خطابات قانونی شدند این راهی را که ایشان فرمودند همان راهی است که من عرض کردم این راهی است که ما که قائل به خطابات قانونی شدیم گفتیم ممکن است همین نتیجه‌ی امتناع را بگیریم حتی به خطابات قانونی کسانی که قائل به خطابات قانونی هستند اجتماعی هستند دیگر ما گفتیم ممکن است اصلا این خطابات قانونی**

**من در اصول چندین مساله را متعرض می‌شود شاید در طی یک ماه کل اصول را یک بار می‌گویم برای اینکه تکرار بشود در ذهن ما عرض کردیم درست است باز به عکس این مطلب در کلمات عبد و مولی ، مولی رابطه مطرح نیست صبح یک چیز می‌گوید ظهر یک چیز دیگر می‌گوید ، می‌گوید حالا این با کلام صبح ، می‌گوید صبح یک مطلب دیگر گفتیم حالا چیز دیگر می‌گوییم اما در قوانینی یکی از نکاتی که در قانون هست که این هم جعلی نیست این خود لازمه‌ی عقل عملی است چون قانون از مظاهر عقل عملی است چه می‌گویند نظام مدن چیست ؟ سه تاست به حساب عقل عملی منظر سیاست المدن و تدبیر منزل و اخلاق این در عقل عملی که تدبیر سیاست مدن باشد خود این یک روابطی دار قانون به هم خودش پیوستگی دارد نه بحث عبد و مولاست یک پیوستگی قانونی هست این پیوستگی قانونی مطلب دیگری است .**

**و آن اینکه قانون به یک چیزی گفت و از یک چیزی نهی کرده خود قانون خود به خود به طور اتوماتیک تغییر پیدا می‌کند یعنی خود قانون نمی‌آید جایی که قانون نهی کرده شامل بشود دقت کردید ؟ اگر گفت نماز بخوان از آن طرف هم گفته غصب نکن دیگر نماز بخوان اطلاق ندارد برو در زمین غصبی ، این مراد ایشان این بود این مطلب را من گفتم ما ممکن است که قائل به خطابات قانونی باشیم اما مطلب**

**به هر حال فیکون ، واما کان التفصیل بذلک واضح الفساد لوضوح البساطة مفهوم الوجود والاستحباب این مفهوم‌ها را گرفتن اینها روی نظام قانونی جور در نمی‌آید . عدل عن ذلک المتاخرون وجعل المایز بینهما بالشدة والضعف وقالوا ان الوجوب والاستحباب حقیقة واحدة مقولة بالتشکیک ، اعتبارات قانونی درش مقوله‌ی تشکیک و نمی‌دانم مرتبط و این حرف‌ها درش نمی‌آید والوجوب عبارة عن الطلب الشدید والاستحباب عبارة عن الطلب الضعیف الی آخر**

**ان شاء الله فردا تمام می‌کنیم چند روز است که تمام نمی‌شود مطلب ایشان ان شاء الله فردا تمام می‌کنیم .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**